



ماینامه پژوهشی جنگ جهانی دوم

انسی

شماره ۴

سخن مادر حق است

بنام خدا

سردبیر:

محسن.م

ایمیل:

iran.swastika@gmail.com

- | | |
|------------|---------------------------------|
| 3 . .. | سخن سر دبیر |
| 4 | زندگینامه رودلف هس |
| 12 . .. | روابط ایران و آلمان در کذر زمان |
| 18. | از شوالیه های معبد تا هلوکاست |
| 20..... | کاهشمار رایش سوم (جهنم ماه) |
| 22. . | شوالیه های آهنین هیتلر (2) |

کسانی که مایل هستند در این ماهنامه همکاری کنند، مقالات خود را به ایمیل سردبیر ارسال کنند.

سردبیر در ویرایش و حذف مطالب آزاد است و مطالبی که مناسب تشخیص داده نشوند، در ماهنامه چاپ نمی‌شوند.

برای عضویت در انجمن ما با آدرس زیر مراجعه کنید

همکاران این شماره:
متترجم: محمد (Der Adolf Hitler)
عادل (N.S.D.A.P)
سعید قلعه بندی (arash_asdf)

❖ این ماهنامه تنها با هدف اطلاع رسانی و پرداختن به حقایق پیرامون رایش سوم و جنگ جهانی دوم میباشد.

❖ ماهنامه انسی با نژاد پرستی و نفرت نژادی مخالف است و به تمام نژادها و ادیان الهی احترام میگذارد.

سخن سر دپید

در این دوره زمانی وظیفه ما بسیار سنتیّن است. ما موظفیم که از فرهنگ کشورمان که غنی ترین و متمن ترین فرهنگ جهان است، با جان و دل دفاع کنیم و اجازه ندهیم که فرهنگی از خارج وارد کشورمان شود، بلعکس باید کوشش کنیم که فرهنگمان را به خارج صادر کنیم. هرچند که در حال حاضر فرهنگ غربی در به سرعت در حال وارد و مفتلط شدن با فرهنگ ما است، اما تا دیر نشده باید برای مبارزه با این مسئله از همین لحظه شروع کنیم.

علاوه بر دفاع از فرهنگ، باید از قالت دول خارجی در مسائل و شئونات مملکتمن جلوگیری کنیم. دیگر نباید اجازه دهیم که کسی برای ما تصمیم بگیرد یا به ما دستور العمل دهد که په کاری را انها مدهیم و په کاری را انها ندهیم. نباید بگذاریم کسی برات تهدید ماید، اداشه باشد. باید به سوی یک امپراتوری پیش برویم، امپراتوری که ایران سردمدار آن است، همانطور که در گذشته بود.

زندگینامه رودلف هس

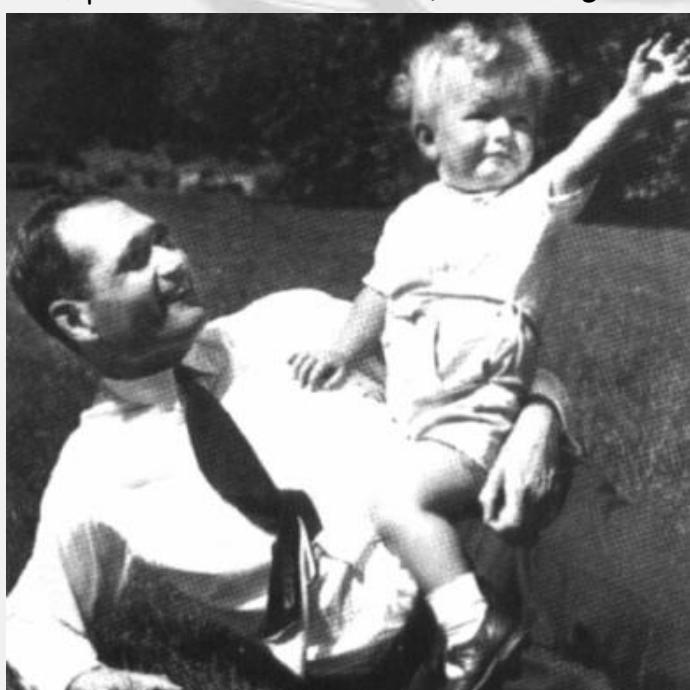
مترجم : محمد



رودلف والتر ریچارد هس متولد 26 آوریل 1894 یکی از چهره‌های موثر حزب نازی به شمار می‌رفت و معاون آدولف هیتلر در حزب نازی بود. قبل از حمله آلمان نازی به شوروی، هس در پروازی انفرادی به سوی اسکاتلند تلاش هایی را برای برقراری صلح با انگلستان انجام داد، اما در عوض وی دستگیر شد و در دادگاه نورنبرگ به حبس ابد محکوم شد و تا پایان زندگی خویش 1987 در زندان اسپاندوا، برلین بسر برد. تئوری‌های مختلفی در خصوص پرواز هس به اسکاتلند و حبس ابد وی وجود دارد از جمله خیانت به هیتلر و مذاکرات پنهانی که باعث ماندن وی در زندان اسپاندوا شد در حالی که تمامی محکومین دیگر آزاد شدند. در 27 و 28 سپتامبر 2007 سرویسهای خبری بریتانیایی خبری را راجع به درگیری اسیر کنندگان غربی و

شوری وی، بر سر مداوای او و همچنین این که چگونه اسیر کنندگان شوروی در انکار آزادی او به دلایلی در سالهای آخر عمرش ثابت قدم بودند، چاپ کردند.

hes در اسکندریه مصر متولد شد. رودلف فرزند بزرگ خانواده شش نفره بود، پدر رودلف فریدریش هس یک تاجر اهل آلمان و ایالت باواریا بود و مادر رودلف از اهالی یونان بود. خانواده رودلف هس در سال 1908 از اسکندریه به آلمان مهاجرت کرد. رودلف در مدرسه شبانه روزی ثبت نام کرد. اگر چه وی به ستاره شناسی علاقه داشت اما پدرش وی را قانع کرد تا در سوئیس تجارت بخواند. در زمان وقوع جنگ جهانی اول او داوطلب خدمت سربازی در هنگ هفتم باواریا



شد و موفق شد صلیب آهنی درجه دو نیز دریافت کند. وی چند بار به شدت مجروح شد (به عنوان مثال یکبار به شدت از ناحیه قفسه سینه مجروح شد و یکی از دنده های قفصه سینه خود را از دست داد و دیگر نتوانست به عنوان سرباز پیاده به جبهه بازگردد) بنابراین (پس از یکبار مردود شدن) به نیروی هوایی منتقل شد و آموزش های هوانوردی و خدمت در اسکادران عملیاتی را با رتبه ستوان در 16 اکتبر 1918 گذراند. او در این سمت هیچ پیروزی نداشت. در 20 دسامبر 1927 hes با ایلسه پروهل 27 ساله که اهل ایالت هانوفر بود ازدواج کرد. آنها صاحب یک فرزند پسر به نام وولف رودیگر hes شدند.



معاونت هیتلر

پس از جنگ جهانی اول هس به مونیخ بازگشت و به فریکورپس پیوست، او همچنین به انجمن نروژ که یک حزب مخفیانه بود پیوست، وی در دانشگاه مونیخ ثبت نام کرد و در آنجا به مطالعه علوم سیاسی، تاریخ، اقتصاد و جغرافیای سیاسی زیر نظر استاد هاشوفر پرداخت. وی پس از

وی پس از شنیدن سخنرانی هیتلر در می 1920 کاملاً شیفته‌ی او شد. هس سپس به حزب تازه تأسیس نازی و آدولف هیتلر پیوست و در کودتای آجوفروشی مونیخ شرکت کرد، هس دستگیر شد و به مدت هفت و نیم ماه به زندان لندرسبرگ افتاد. هس پس از آزادی به عنوان منشی مخصوص هیتلر برگزیده شد او رونویسی و تا حدی ویرایش کتاب هیتلر با نام نبرد من را نیز به عهده داشت هس پس از مدتی توانست به یکی از برجسته‌ترین چهره‌های حزب نازی و توانست به سومین شخصیت قدرتمند آلمان تبدیل شود و در مقامی بعد از هیتلر و هرمان گورینگ قرار گیرد.



هیتلر برای پاسخ به افکار عمومی، رودلف هس را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. هس در سالهای اولیه‌ی جنبش نازی و رایش سوم، مقام برجسته‌ایی به عنوان معاون هیتلر داشت. به عنوان مثال: او قدرت بی نظیری در ساخت کردن مخالفان به خصوص آنها ی که به مخالفت با حزب نازی، هیتلر و یا کشور برخاسته بودند، داشت. همچنین در تدوین و تهیه قوانین نورنبرگ در سال 1935 نیز رودلف هس نقش پررنگی را ایفا کرد. جان تولند که زندگینامه نویس هیتلر بود نقل کرده است

که بینش سیاسی و توانایی‌های هس بی نظیر بوده است. در در دهه 1930 که سیاست خارجی در راس امور بود، هس به طور چشمگیری در حاشیه قرار گرفت. حاشیه نشینی وی در سالهای اوایل جنگ افزایش یافت و با این اتفاق توجه و افتخار هیتلر بیشتر به سمت رهبران ارتش ویوزف گوبزلز، هاینریش هیملر و هرمان گورینگ جلب شد. هس بیش از دیگران هیتلر را دوست داشت و ستایش می کرد اما او جاه طلب نبود. اگر چه باید گفت که وی به عنوان جانشین یک جانشین لائق بود، هس به اندازه‌ی دیگر رهبران حزب نازی قدرت تمام داشت. پس از حمله آلمان به لهستان، هیتلر اعلام کرد در صورتی که اتفاقی برای من ییوفتد هس و گورینگ مسئول کنترل وضعیت کشور هستند.

پرواز به اسکاتلندر



همچون گوبلز، رودلف هس نیز به خاطر جنگ با انگلیس ناراحت بود چرا که او تحت تاثیر راهنمای تحصیلی خود بود و امیدوار بود تا انگلستان، آلمان را به عنوان متحد قبول کند اما انگلستان مغروتر و حرص تراز آن بود که بتواند قدرت دیگری را در کنار خود بییند. هس امیدوار بود تا آلمان نازی بتواند امتیاز صلح با انگلستان را بدست آورد. به عنوان مثال وی مقدمات جنبش هاشور برای تماس با داگلاس همیلتون (دوك چهاردهم همیلتون) انجام داد. هس امیدوار بود آلمان نازی و انگلستان با هم صلح کنند و جنگ در اروپا تمام شود وی تلاش های بسیاری برای جلب نظر هیتلر انجام داد و سرانجام توانست در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۴۱ ساعت ۶:۰۰ صبح از آوگسبورگ برای مذاکره با طرف انگلیسی به سمت اسکاتلندر پرواز کرد اما بر بالای اسکاتلندر با پدافند شدید نیروهای متفقین مواجه شد و مجبور شد با چترنجات از هواپیمای در حال سقوط شن خارج شود، هس پس از فرود دچار شکستگی مج پا شد.



پرواز به اسکاتلند

وی بر روی رنفرشیر اسکاتلند
در یکی از مزارع نزدیک
ایگلشم فرود آمد. به نظر می
رسد که هس بر این باور بود
که دوک همیلتون دشمن
وینستون چرچیل که به عقیده
وی باعث بوجود آمدن جنگ
شده بود، است. پیش نویس
صلحnamه‌ی او شامل بازگشت
تمام سرزمین‌های اروپایی که

توسط آلمان فتح شده است

لاشه هواپیمای مستراشمت بی اف 110 (Messerschmitt BF-110) رودلف هس
به دولتهاشان می‌شد البته بدین شرط که پلیس آلمان در آن کشورها باقی بماند. همچنین آلمان باید هزینه‌ی بازسازی
این کشورها را پرداخت کند. در عوض بریتانیا باید جنگ علیه اتحاد شوروی را ادامه بدهد.

هس پس از دستگیری به دستور وینستون چرچیل به برج لندن منتقل شد. به دستور چرچیل، هس به عنوان آخرین نفر
در گروه زندانیان سیاسی قرار گرفت تا در دژ 900 ساله قرار بگیرد. چرچیل دستور داد هس در انفرادی نگه داشته
شود اما مورد درمان قرار بگیرد، هس تا 20 مه 1941 در برج لندن زندانی بود.

پس از اینکه هس مدتی در سربازخانه‌ی "مری هیل" نگهداشته شد به مکانی در نزدیکی "آلدرشات" منتقل شد. در
آن خانه میکروفون‌ها و تجهیزات ضبط صدای زیادی وجود داشت. "فرانک فولی" و دو افسر "MI6" (اداره اطلاعات
انگلیس)، مامور بازجویی از هس (که آن روزها با نام جاناتان شناخته می‌شد) شدند. چرچیل دستور داد تا هس در
انفرادی نگهداشته شود و هر اطلاعاتی که می‌تواند مفید باشد از هس دریافت شود. کارکنان سرویس اطلاعاتی بریتانیا
به خصوص "لن فلینگ" پیشنهاد داد که "الیستر کرولی"، هس را در مورد علاقه‌ی حزب نازی به سری بودن، مورد
بازجویی قرار دهد.



از آنجایی که محاکومیت هس زیاد شده
بود و از وطن و خانواده اش دور بود، وی
هر روز بیشتر افسرده تر و از نظر روانی
بر وی فشار بیشتری وارد می‌شد.
همچنین از این ترس داشت که ممکن
است به وسیله دشمنانش کشته شود.
هس همیشه در وقت غذا این دلوایپسی را
داشت که خدایی نکرده غذا مسموم شده
باشد. ماموران MI6 برای اینکه او را
مطمئن کنند غذای خودشان را با غذای او
عوض می‌کردند. به تدریج افسران به این نتیجه رسیدند که هس دچار بیماری روانی شده است.

در 15 اکتبر هس به خاطر فشار روحی و روانی دوری از خانواده و شکست کشورش در جنگ، تلاش خود برای خودکشی را با انداختن خودش از پله‌ها انجام داد اما تنها پایش شکست.

روانشناسی به نام "جان رالینگر ریس" که قبل از سمت سرتیپی در ارتش بریتانیا در کلینیکی به نام "تاویستاک" کار می‌کرد مامور شد تا با هس صحبت کند. ریس پس از معاینه اعلام کرد هس دیوانه نیست اما احتمالاً به دلیل شکست در ماموریت خود دچار افسردگی شدید شده است. در خاطرات دوران اسارت هس در بریتانیا بعد از سال 1941، وی درباره‌ی ریس بسیار نوشته است. هس روانپزشک خود را دوست نداشت و در خاطراتش او را متهم به مسموم کردن و هیپنوتیزم کردن وی کرده است.

دولت آلمان نازی با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که هس قربانی فشارهای جنگ شده است. هس در کتاب خاطرات خود در این باره می‌نویسد: "آنطور که من فهمیده ام، آمدن من به انگلستان به این طریق، آنقدر غیر معمول بوده است که درک آن برای همه مشکل است. من با یک تصمیم بسیار سخت مواجه شدم".

هیتلر برای اینگه انگلیسی‌ها از اسیر گرفتن هس سو استفاده نکند، مجبور شد وی را از تمام سمت‌های حکومتیش خلع کند. هیتلر به همسر هس حقوق بازنشستگی و وی را مورد تکریم قرار می‌داد. پس از آن "مارتین بورمن" جانشین هس شد و مقام معاونت هیتلر را بدست آورد.

محاکمه و زندان



مارتین بورمن

بریتانیا هس را به عنوان بازمانده جنگی بازداشت کرده بود، هس اکثر اوقات در دادگاه نظامی میندیف در بیمارستان ابرگاوی در ایالت ولز که نزدیک به قلعه سفید بود، بازجویی میشد. شایع است که او مورد مهربانی و دوستی مردم محلی قرار می‌گرفت. هس تنها به مدت شش ماه در بیرون از "لاست ویتل" در "کرنوال" در یک ملک بسیار بزرگ که قلعه نامیده می‌شد، نگهداشته شد. در دادگاه نورمبرگ که دادگاه بین المللی نظامی بود و در سال 1946 برگزار شد، هس به دو جرم از 4 جرم تحمیل شده علیه او متهم شد: جنایت علیه صلح (برنامه ریزی و اماده سازی جنگ تهاجمی)، و توطئه با دیگر رهبران آلمانی برای مرتکب شدن جرم. او از جرم خود

خود مبنی بر جنایت علیه بشریت تبرئه شد و به حبس ابد محکوم شد.

هس قبل از آنکه به دادگاه برده شود اعلام کرد که از هیچ چیز متأسف و پشیمان نیست. او برای سالها تنها با نام زندانی شماره هفت مورد خطاب قرار می‌گرفت. وی در طول بازجویی‌های قبل از دادگاه ابراز کرد که دچار فراموشی شده است و هیچ خاطره‌ای از نقشش در حزب نازی به یاد ندارد. او حتی وانمود کرد که شخصی به نام هرمان گورینگ را نمی‌شناسد. تیم روانپزشکی تقریباً به این باور رسیده بود که هس هیچ چیز را به خاطر نمی‌آورد، چند هفته بعد هس در جایگاه دادگاه اینطور وانمود کرد که حافظه خود را به دست آورده است و بدین ترتیب شانس دفاع از خود به خاطر کاهش مسئولیت را از دست داد.

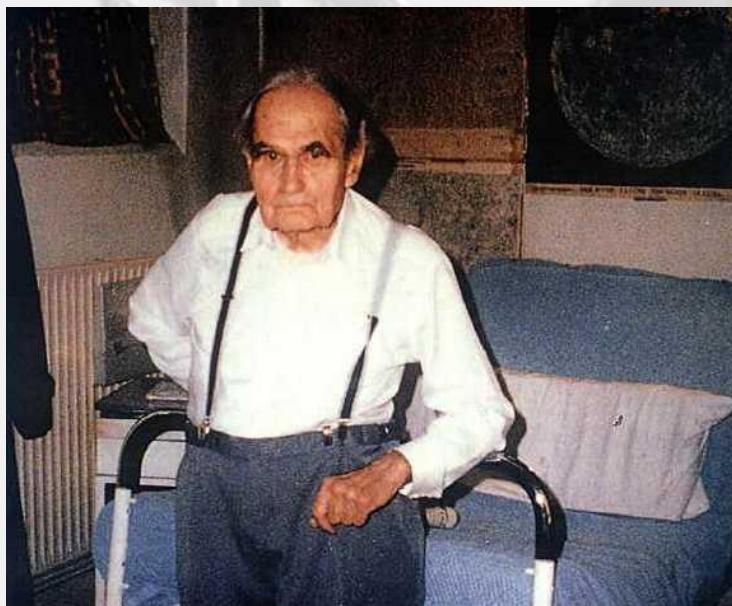
هس بیش از دیگر متهمین، ناپایداری ذهنی داشت. بسیار دیده شده بود که وی در دادگاه با خودش حرف می‌زند، انگشتانش را می‌شمارد و بدون هیچ دلیلی می‌خندد. چنین حرکاتی باعث آزار هرمان گورینگ که در کنار وی

می نشست، شده بود و وی مجبور شد تا از دادگاه درخواست کند تا در جایی دور از هس بنشینند اما دادگاه درخواست او را رد کرد.



دادگاه نورنبرگ

به مدت دو دهه تنها دوست اصلی او ریس زندان، "یوجین برد" بود و هس با او رابطه‌ی بسیار صمیمانه ای داشت. برد در سال 1947 کتابی به نام تنها ترین مرد جهان (داستان اسارت 30 ساله‌ی رودولف هس) را نوشت. فرانک کلر نگهبان زندان هس، در خصوص رفتار هس در زندان می‌گوید «هنگامی که هس در حیاط زندان راه می‌رفت به سبک رژه نازی بر روی پاشنه پا راه می‌رفت.» بسیاری از مورخان و محققان ابراز کردند که حبس طولانی هس بی عدالتی محض بوده است.



پرواز هس به سوی انگلستان باعث برانگیخته شدن شک و تردید استالین رهبر شوروی در خصوص مذاکرات پنهانی انگلستان و آلمان برای حمله به شوروی شده بود، در دیداری که بین استالین و چرچیل صورت گرفت چرچیل فهمید که استالین هنوز فکر می‌کند که موافقنامه پنهانی بین هس و انگلستان وجود دارد. چرچیل در جواب به استالین گفت: "وقتی من حقیقتی را می‌گوییم انتظار دارم که مورد تایید قرار گیرد". و منکر هر گونه همکاری با آلمان نازی شد. در اوایل دهه هفتاد کشورهای آمریکا، انگلستان و فرانسه

به شوروی پیشنهاد دادند تا با توجه به سن و سال هس، آزاد شود. پاسخ رسمی شوروی مخالفت علی‌با این تلاش‌ها بود و اعلام کرد که: ما هرگونه تخیفی در مجازات حبس ابد هس را رد می‌کنیم. در سال 1977، دادستان کل بریتانیا در نورمبرگ، هارتلی شاکراس اعلام کرد که ادامه اسارت هس تنگ و رسوایی را برای متفقین به همراه خواهد داشت. در سال 1987 رهبر جدید شوروی موافقت کرد که هس آزاد شود.

با آزاد شدن "بالدور وون شیراک" و "آلبرت اشپیر" (معمار ارشد هیتلر) در سال 1966، می‌توان گفت که به اصرار شوروی، هس تنها زندانی باقیمانده در زندان اسپاندوا بود. نگهبانان هس دائمًا گزارش می‌دادند که او دچار احتباط حافظه شده است و حافظه اش را از دست داده است.

محدودیت و انزوا در زندان

محدودیت ارتباط با دیگران برای هس بسیار سخت بود. او اجازه داشت تا در ماه تنها نیم ساعت با خانواده اش صحبت کند. تا سال 1968 او این کار را به عنوان از بین بردن اعتبارش می شمرد و این ملاقات کوتاه را رد می کرد. بعد از آن در دهه ۷۰ او خانواده اش را هر یک ماه یکبار ملاقات می کرد و وقت ملاقات او از نیم ساعت به یک ساعت تغییر پیدا کرد. هس هرگز اجازه نداشت تا در مورد جنگ جهانی دوم و یا حزب نازی بحث کند و نامه ها و ارتباط هایش مورد سانسور قرار می گرفت و این عمل یک امر عادی به شمار می رفت. او تنها اجازه داشت تا در هر هفته تنها یک نامه ۱200 لغتی بنویسد.

رودلف هس در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۸۷ در حالی که ۹۳ سال سن داشت در زندانی در غرب برلین درگذشت. جسد او در حالی که یک کابل برق دور گردنش پیچیده شده بود، در یک خانه‌ی تابستانی در باغی که در منطقه‌ی امن زندان به حساب می‌آمد پیدا شد. مرگ او خودکشی در اثر خفگی اعلام شد. جسد او در ونسیدل در آرامگاه خانوادگی هس که از شرکت شراب تلخ خریداری شده بود سوزانده شد. بعد از آن زندان اسپاندوا خراب شد تا از تبدیل شدن آن به یک مکان و یادواره برای نئونازهای آلمان جلوگیری شود.



پس از مرگ هس، نئونازی‌ها از آلمان و سراسر اروپا، در ونسیدل دور هم جمع شدند و راهپیمایی کردند و هر ساله در روز مرگ هس چنین راهپیمایی انجام می‌شود. از سال ۱9۹۱ تا سال ۲۰۰۰ این گردهمایی ممنوع اعلام شد و نئونازی‌ها تصمیم گرفتند تا در شهرها و کشورهای دیگر همچون دانمارک و هلند این راهپیمایی را انجام دهند. در سال ۲۰۰۱ دوباره تعداد ۵.۰۰۰ نفر از نئونازی‌ها دست به راه پیمایی زدند و پس از آن در سال ۲۰۰۳ تعداد آنها به ۹.۰۰۰ تن رسید که بزرگترین راهپیمایی نازی‌ها از سال ۱945 به شمار می‌رفت. پس از تصویب قانون جدید آلمان در رابطه با راهپیمایی‌های نئونازی‌ها در مارس ۲۰۰۵، راه پیمایی در روز مرگ هس در آلمان اکیدا ممنوع اعلام شد. هس آخرین بازمانده کابینه هیتلر بود.

نظريه های توطئه‌ی قتل

ولف رو دیگر هس و وکیل هس در دادگاه نورنبرگ آلفرد سیدل ادعا کرده اند که هس توسط دو مامور ام آی شش در باغ زندان اسپاندوا به قتل رسیده است. آنها اشاره کرده اند که هس از نظر پزشکی در وضعیت بدی قرار داشت و به خاطر ارتورز انگشتان حتی قادر نبود بند کفش هایش را بیندد و به کمک پرستارش نیاز داشت. بنابراین آنها اظهار داشته اند که هس هرگز نمی توانسته خود را خفه کند. همچنین آنها دلیل آور دند که نامه‌ی خودکشی او تقلیبی است. آنها به کالبد شکافی دوم نیز اشاره کردند. این کالبد شکافی به اصرار خانواده‌ی هس در پزشک قانونی مونیخ انجام شد. در این کالبد شکافی برخی از اشتباهات کالبد شکافی ارتش بریتانیا تصحیح شد و دکتران مونیخی گفتند که علائم روی گردن هس شبیه علائمی نیست که در خودکشی در اثر خفگی ایجاد می‌شود.

طبق گفته‌های پسر هس با رهبر شوروی، شوروی حاضر شده بود تا هس را از زندان آزاد کند. پسر هس چندین ماه قبل از مرگ پدرش از این موضوع در کنسولگری شوروی اطلاع پیدا کرد. امکان دارد که ترس از آزادی هس و آشکار شدن رازها و جنایت‌های بریتانیا، انگیزه‌ای برای قتل هس توسط نیروهای S.A.S باشد.

در سال 2008 عبدالله ملاوه‌ی که یک تونسی بود و مراقبت‌های پزشکی هس در زندان اسپاندوا را از سال 1984 تا 1987 انجام می‌داد بعد از اینکه کتابی تحت عنوان "من در چشمان قاتل نگاه کردم" نوشته، در آن اعلام کرد که بیمارش توسط سرویس اطلاعاتی بریتانیا به قتل رسیده است، پس از آن وی از سمت خود عزل شد.

اعضای خانواده هس می‌گویند که هس در سن 93 سالگی بدون کمک پرستار نمی توانست بند کفش هایش را بیندد و یا بازوانش را بالاتر از شانه اش نگه دارد بنابراین او نمی توانسته خودکشی کند.

آیا زندانی اسپاندوا شخصی شبیه به هس بود؟

طبق کتاب "قتل رودلف هس" نوشته‌ی دکتر "هیو توماس"، زندانی ایی که در نورنبرگ محکمه شد و با عنوان رودلف هس در زندان اسپاندوا به اسارت به سر برداشته و می خواست جعل هویت کند. در سال 1973 توماس به عنوان دکتر ارتش بریتانیا زندانی را مورد معاینه قرار می‌دهد. او می‌نویسد که آن مرد هیچ جای زخمی نداشت. که نشانگر جراحت ایجاد شده توسط تفنگ باشد. ولی هس واقعی طی جنگ جهانی اول از ناحیه‌ی چپ سینه مورد هدف گلوله قرار گرفته و زخمی شده بود. گلوله از زیر بغل چپ او وارد شده بود. و بین ستون فقرات و شانه‌ی چپ قرار داشت. وقتی که بدن زندانی پس از مرگش در سال 1987 به دو کالبد شکاف مجزا داده شد، هر دو کالبد شکاف اعلام کردند که اثری از چنین زخمی وجود ندارد.



روابط ایران و آلمان



آلمان کشور صنعتی قدرتمند امروز است که در قلب اروپا قرار دارد. این کشور، که در ایجاد و برپایی دو جنگ جهانی تأثیری محوری داشت، امروز پیشتراز وحدت اروپاست تا از این قاره قدرتی بسازد تا در مقابل نفوذ آمریکا ایستادگی نماید. در مقاله حاضر سعی شده است روابط این کشور با ایران در دوران هیتلر بررسی شود.

امپراطوری آلمان مدتها بعد از امپراطوری های بریتانیا و روسیه در صحنه سیاسی و اقتصادی ایران ظاهر شد. در زمان صفویه و در دوران شاه عباس کوششی برای ایجاد روابط با آلمان به عمل آمد ولی به نتیجه نرسید. در نیمه قرن نوزدهم و

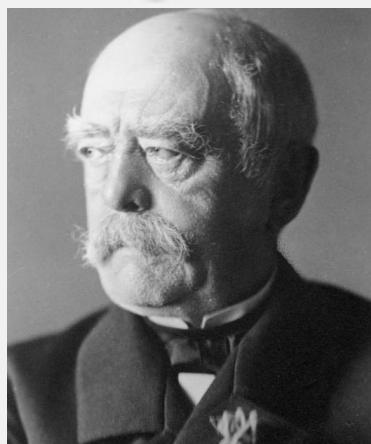


ناصرالدین شاه قاجار

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آلمان برقرار شد. اولین مسافرت اروپائی خود در 1873 میلادی به آلمان هم سفر کرد و طی 9 روز اقامت خود در آن کشور با «ویلهلم اول» امپراطور و «بیسمارک» صدراعظم آلمان دیدار و گفت و گو نمود. در دهه های پایانی قرن نوزدهم آلمان به تدریج به صورت یک امپراطوری مقتدر در افق سیاسی اروپا ظاهر شد و در صحنه سیاست جهانی نقش عمده ای را ایفا کرد. ناصرالدین شاه بسیار مایل بود تا با ایجاد روابط سیاسی و اقتصادی با آلمان، از آن کشور به عنوان حائلی بین دو رقیب بزرگ یعنی انگلستان و روسیه در ایران استفاده نماید. دیدار ناصرالدین شاه از آلمان سبب انعقاد یک قرارداد بازرگانی و کشتیرانی بین دو کشور شد. این قرارداد که در ژوئن 1873 منعقد شد اولین پیمان رسمی میان ایران و آلمان محسوب می شود و مبنای مناسبات و روابط اقتصادی دو کشور در آینده گردید. 10 سال پس از عقد اولین قرارداد رسمی بین دو کشور یعنی در 1883 ناصرالدین شاه برای تشکیل ارتش ایران به سبک اروپا از امپراطور آلمان درخواست کرد تا افسران متخصص



ویلهلم اول، امپراطور آلمان



بیسمارک، صدراعظم آلمان

آلمانی را به ایران بفرستد. ولی دولت آلمان به این درخواست ناصرالدین شاه توجه چندانی نکرد زیرا بیسمارک صدراعظم معروف آلمان به جهت حفظ دوستی کشورش با روسیه که سخت به آن نیاز داشت و به تصور آنکه چنین ارتضی در ایران ممکن است روزی علیه روسیه به کار گرفته شود، با آن مخالفت کرد و تنها به فرستادن دو افسر بازنیسته ارتش آلمان به ایران اکتفا نمود. در 1885 پیرو مذاکراتی که صورت گرفت دو کشور

توافق کردند نمایندگی های سیاسی و اقتصادی خود را در پایتخت های یکدیگر دائر کنند. در همین سال آلمان نمایندگی سیاسی خود را در ایران به وجود آورد و «ارنسنست براون شوایگ» را به عنوان اولین فرستاده رسمی و نماینده سیاسی دولت آلمان به ایران اعزام داشت. کمی بعد «میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه گرانمایه» به عنوان اولین وزیر مختار ایران به برلین اعزام شد و «گراف فن برانشوایک» به عنوان وزیر مختار آلمان به تهران آمد.



در 1888 ویلهلم دوم به جای ویلهلم اول امپراتور آلمان شد. وی دو سال بعد در 1890 بیسمارک را برکنار کرد و سیاست خصمانه ای علیه روسیه در پیش گرفت. «نگاه به شرق» سیاستی است که مورخین از آن به عنوان استراتژی ویلهلم دوم یاد کرده اند. نامبرده در سالهای حکومت خود سفرهای متعددی به منطقه بالکان به عمل آورد و در 1898 برای نشان دادن توجه بیشتر کشورش به خاورمیانه و شمال آفریقا وارد مراکش شد. در آن زمان مطبوعات اروپایی از این سفر به عنوان تلاش آلمان برای دستیابی به سرزمین های شرقی یاد کردند. در سال 1902 بانک آلمان امتیاز ساختمان راه آهن برلین به بغداد را به دست آورد. تحصیل این امتیاز که راه نفوذ آلمان به بین النهرين را از طریق سواحل رودخانه های دجله و فرات می گشود نشانه عزم آلمانی ها به گشودن راههای نیل به سرزمین های حاشیه خلیج فارس بود. این عزم، تهدید جدیدی را از ناحیه آلمانی ها متوجه منافع روسیه و بریتانیا در منطقه ساخت.

ویلهلم دوم، امپراتور آلمان

روابط دوستانه ای که آلمانی ها با عثمانی برقرار کرده بودند و تلاشهایی که برای گسترش بازرگانی دریائی خود در مدیترانه و خلیج فارس انجام می دادند، زنگ خطری برای دوام سیاست انگلستان و روسیه در منطقه به شمار می رفت. این تحولات سبب شد تا دو کشور در صدد رفع اختلافات موجود میان خود برآمده به فکر اتحاد با یکدیگر بیفتند. پیمان 1907 روسیه و انگلستان حاصل همین تصمیم بود. به دنبال کسب امتیاز راه آهن برلین - بغداد توسط بانک آلمان، چند شرکت صادرات و واردات آلمانی در سواحل خلیج فارس شروع به فعالیت کردند که بعضی از آنها مانند شرکت «ونکهاوس» شعباتی در بوشهر و بندر عباس نیز دائز کردند. در 1907 شرکت های کشتیرانی آلمان مبادرت به ایجاد خطوط کشتیرانی میان خلیج فارس و بنادر آلمان کردند. با این حال رقابت تنگاتنگ روسیه و انگلستان مانع از گسترش نفوذ آلمان در ایران و منطقه خلیج فارس بود و کوشش آلمان برای کسب نفوذ در این منطقه، با ظاهر شدن اولین کشتی آلمانی در آبهای خلیج فارس در 1907 موجب شد وزیر امور خارجه انگلستان تهدیدی به شرح زیر برای دولت آلمان ارسال کند: ((دولت امپراتوری بریتانیا ایجاد پایگاه های دریائی در خلیج فارس را از طرف هر دولت خارجی تهدید بزرگی به منافع بریتانیا تلقی کرده و با تمام قوائی که در اختیار دارد، در برابر چنین اقداماتی مقاومت و مقابله خواهد کرد.))

در حقیقت پیمان 1907 انگلیس و روسیه که در آن، ایران نیز به مناطق نفوذ دو کشور تقسیم شد، تنها بر سر ایران نبود بلکه یکی از هدفهای مشترک مسکو و لندن مقابله با سیاست «نگاه به شرق» آلمان بود که آرام آرام شکل عملی به خود می گرفت. آلمانی ها در 1908 در موضعی سیاسی و رسمی، و در 1911 طی قراردادی مكتوب در پوتیدام حقوق روسها در پیمان 1907 راجع به ایران را به رسمیت شناختند (این پیمان در 28 مرداد 1290 در دوران صدارت صمصام السلطنه



بختیاری - از کایینه‌های عصر محمدعلی شاه قاجار - به امضا رسید). ولی هدف آنها صرفاً شناسائی قلمرو نفوذ روسیه در ایران نبود. بلکه آنان با این شناسائی، تأیید روشهای بازرگانی در ایران به دست آوردند. به عبارت دیگر قرارداد پوتسدام،

ایران را به صحنه رقابت اقتصادی و سیاسی سه کشور انگلیس، آلمان و روسیه تبدیل کرد. وقتی جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ آغاز شد با آنکه دولت ایران رسماً بیطرفی خود را در جنگ اعلام کرده بود، نظامیان روسی از شمال، نظامیان انگلیسی از جنوب و نظامیان عثمانی به بهانه مقابله با روسها از غرب کشور وارد خاک ایران شدند.

در آن زمان آلمانی‌ها به دلیل اتحاد با عثمانی، فرماندهی نظامیان عثمانی را بر عهده داشتند. دولت و مجلس ایران نیز با وجود آنکه اعضای حزب دمکرات هوایخواه آلمان در آنها اکثریت را داشتند تعرض هر سه کشور به خاک ایران را مورد انتقاد شدید قرار دادند. در آن زمان آلمان و عثمانی اصرار داشتند ایران را به صحنه جنگ بکشانند. زیرا با این روش، آنان می‌توانستند توازن قوا در ایران را به زیان متفقین به هم بزنند. علاوه بر این، ایران در مسیر نقشه‌های آلمان و عثمانی به طرف شیه قاره هند قرار داشت. محافل انگلیسی و روسی چنین شایع کردند که طرح ورود نظامیان عثمانی، برنامه‌ریزی آلمان بوده و دولت آلمان سرگرم طراحی یک کودتا به وسیله سیاستمداران طرفدار خود در تهران است. این شایعات بویژه با توجه به ارتباطهای که میان فرماندهان سوئدی ژاندارمری ایران با سفارت آلمان در تهران برقرار بود، سبب شد نظامیان روسیه در پائیز ۱۹۱۵ از طریق بندر انزلی وارد ایران شوند و بخشی از آنها تهران را نیز به تصرف خود درآورند. با این پیشامد دولت مستوفی الممالک که متهم به دوستی با آلمانی‌ها بود استعفا کرد و فرمانفرما که به هواداری از انگلیسی‌ها مشهور بود، مأمور تشکیل کایینه جدید شد و به این ترتیب خطر تسلط آلمان بر کشور، برای لندن و مسکو موقتاً از بین رفت.. با این همه فعالیتهای پنهان آلمانی‌ها در ایران با برخورداری از حمایت بعضی محافل سیاسی کشور ادامه یافت. کنسولگریهای آلمان در شهرهای مختلف ایران در خدمت طرحهای عملیاتی سفارت آلمان بودند. معروفترین عامل آلمان «واسموس»، کنسول آن کشور در بوشهر بود که به علت روابط صمیمی با سران عشایر جنوب، عملیاتی را در استان فارس علیه انگلیسی‌ها سازمان داد گروه وی به وسیله سازمان جاسوسی نظامی انگلیسی کشف و سرکوب شد ولی واسموس از مهلکه گریخت و به کازرون رفت و در آنجا تلاش کرد تا قشقاوی‌ها را با رزمندگان تنگستانی که علیه انگلیسی‌ها سرگرم نبرد بودند، متحد سازد. اکثر مورخان انگلیسی در آثار خود به تلفات و خساراتی که از ناحیه این تلاشها متوجه نیروهای انگلستان در جنوب ایران شده، اقرار کرده‌اند. این اقدامات سبب افزایش محبوبیت و نفوذ آلمان در ایران گردید و این محبوبیت در ۱۹۱۷ با تسلیم شدن روسیه بلشویکی در برابر آلمان بیشتر شد و عهدنامه «بریست لیتوفسک» منعقده میان آلمان و روسیه و تلاشی که طرف آلمانی برای گنجاندن تعهد کتبی روسها به خروج فوری از ایران در متن قرارداد، از خود نشان داد، بیش از گذشته به منزلت آلمانی‌ها در افکار عمومی مردم ایران افزود.

وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه و کناره‌گیری موقت روسها از تحولات جهان سبب کاهش شدید نفوذ آنان در ایران شد. از سوی دیگر پیمان 1919 انگلیسی‌ها با دولت و ثوق‌الدوله به دلیل مخالفت جدی رجال دلسوز و معهدی چون مرحوم مدرس، عمل‌آمده بی اثر ماند و اعتبار انگلستان را نیز تا سر حد امکان در داخل کشور کاهش داد.

با روی کار آمدن رضاشاه در ایران و تبعیت وی از «گرایش به قدرت سوم» موضوع رابطه با آلمان بار دیگر در محافل سیاسی کشور، مطرح و مورد توجه قرار گرفت.

برای بسیاری از مردم ایران انقراض سلسله قاجار به منزله پایان سلطه دودمانی بود که در سالهای طولانی حاکمیت خود، ایران را در برابر دو قدرت توسعه طلب روس و انگلیس تا سر حد یک مستعمره تحریر کرده بودند. تاریخ روابط روسیه و بریتانیا با ایران در عصر قاجار پرونده‌ای مملو از امتیازخواهی‌های انحصاری، تعرض، تجزیه کشور، کاپیتولاسیون و تحمیل تحت‌الحمایگی و انواع خسارات جانی و مالی و حیثیتی بر مردم ایران بود. روسیه و انگلیس در طی قریب به یک قرن بسیاری از دولتمردان و زمامداران ایران را فریفتند یا خریدند و به هر نحو با خود همراه کردند و هر بار که دولت ایران از توان می‌افتاد و به افلas و ورشکستگی نزدیک می‌شد، در راستای منافع خویش خاک آن را میان خود تقسیم می‌کردند. ایران در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز به همین گونه آسیب دیده بود. پیدایش «خط گرایش به قدرت سوم» و یا تمايل به آلمان، واکنش طبیعی جامعه ایران به

رضاخان، اولین شاه سلسله پهلوی

خساراتی بود که روس و انگلیس طی سالهای طولانی بر هستی مردم تحمیل کرده بودند. تصور مردم ایران، آن بود که آلمان، از یکسو صاحب اقتدار سیاسی و نظامی و اقتصادی بود و از جانب دیگر تا آن زمان هنوز به ایران آسیبی نرسانده و یا چشمداشتی نسبت به آن نداشت. به همین دلیل اگر چه از سرسردگی عمیق رضاخان و همراهانش به سیاست‌های انگلیس و از نقش انگلیسی‌ها در به قدرت رساندن وی اطمینان داشتند ولی انقراض دودمان قاجار و اظهار تمايل گاه و بیگاه رضاخان به آلمان را به عنوان تحول مثبت می‌نگریستند.

با این همه، اگر روسیه و انگلیس به دولت مرکزی ایران و به سیاست‌مدارانش به عنوان «ابزار سلطه» تکیه می‌کردند، آلمانی‌ها می‌کوشیدند تا بر بدنه جامعه ایران و اقشار و گروههای فعال و صاحب نفوذ آن تکیه کنند و در عین حال از هیچ تلاشی برای رخنه در هیأت حاکمه دریغ نورزنند. این تلاش‌ها در سطحی گسترده ادامه داشت. این رویه‌ای بود که آلمانی‌ها در سالهای پایانی حکومت قاجار به طور پنهان و در سالهای حکومت رضاخان با توجه به گرایشهای سیاسی وی، به صورت آشکارتر در پیش گرفتند.

وقتی رضاخان در ایران کودتا کرد، در آلمان «جمهوری وايمار» حاکم بود؛ حکومتی که پس از پایان جنگ اول جهانی تا ظهور پیشووا (آدولف هیتلر) در اروپا در یک مقطع 14 ساله، زمام امور آلمان را بر عهده داشت. رضاخان با این حکومت باب روابط دوستانه گشود و به آن چشم یاری دوخت. در این دوره آلمانی‌ها بخش مهمی از فعالیتهای اقتصادی و صنعتی در ایران را به خود اختصاص دادند.





پیشوا آدولف هیتلر

ایران و آلمان در زمینه بازرگانی مکمل یکدیگر بودند. ایران مواد خام و محصولات کشاورزی و دامی مانند پنبه، غله، حبوبات، برنج، پشم، پوست، دانه‌های روغنی و قالی در اختیار آلمان قرار می‌داد و آلمان نیز تولیدات صنعتی، ماشین‌آلات، لوازم فنی، وسائط نقلیه، قند و شکر، دارو و مواد شیمیائی و کارخانجات مورد نیاز را به ایران صادر می‌کرد و از این لحاظ آلمان توانست تدریجاً موقعیت تجاری ممتازی در ایران به دست آورد. در زمینه تجارت خارجی به علت محدودیت‌هایی که دولت ایران از لحاظ اعتبار و پول بوجود آورده بود انگلیسی‌ها نتوانستند فعالیت‌های چشمگیر اقتصادی در ایران داشته باشند و در مقابل آلمان به بهره‌برداری از وضع پیش‌آمده پرداخت و با تأسیس کارخانه‌های متعدد در ایران و

و بدست آوردن امتیازات بازرگانی موقعیت خود را تحکیم کرد. آلمان در همه زمینه‌های صنعتی مانند نساجی، کاغذسازی، چای خشک‌کنی، سیمان، شیشه‌سازی، برق، اسلحه‌سازی، هواپیماسازی و غیره در ایران فعالیت داشت. برای راهاندازی این کارخانجات و تعلیم و تربیت کادر لازم برای آنها تعداد زیادی از آلمانی‌ها به ایران اعزام شدند. علاوه بر کارخانجات، آلمانی‌ها سالها اداره معادن کشور را نیز بعهده داشتند. آلمانی‌ها برای تأمین کادرها و پرسنل لازم مبادرت به تأسیس هنرستان صنعتی در ایران نمودند که به وسیله استادان آلمانی اداره می‌شد و نیروی بومی را تعلیم می‌دادند. در سال 1306 هجرستان صنعتی ایران و آلمان در تهران تأسیس شد. و در سال‌های بعد هنرستان صنعتی دیگری در شهرهای تبریز، اصفهان، مشهد و شیراز دائز گردید. سپس امتیاز حمل پست هوائی در سراسر ایران به شرکت هواپیمایی «یونکرس» - 1306 - مسئولیت ساختمان راه آهن به مقاطعه کاران آلمانی - 1307 - و اداره امور بانک ملی به کارشناسان مالی آلمان واگذار شد - 1309 - در سال‌های بعد کارخانه هواپیماسازی یونکرس با بدست آوردن امتیازی از دولت ایران تمام خطوط هوائی داخلی و خارجی ایران را در اختیار خود گرفت و توسعه داد. این کمپانی به ایجاد خطوط هوائی بین تهران و اصفهان و شیراز در داخل کشور و خطوط مشهد به کراچی و بمبئی و مشهد به هرات و کابل و رشت به باکو اقدام کرد.

همین که آدولف هیتلر به پیشوایی آلمان رسید، روابط دو کشور وارد مرحله جدیدی گردید. آلمانی‌ها تبلیغات وسیعی در مورد مشترک بودن نژاد آریائی دو ملت و یکسان بودن هدفهای ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم آغاز کردند. آنان در سال ۱۳۱۵ رضاشاه را تشویق کردند که دستور دهد نام کشورش را در مکاتبات خارجی به جای پرس و پرشیا، ایران (زادگاه آریایی‌ها) بنامند. و با این گونه کارها محبوبیت بسیاری در میان ایرانیان بدست آوردند. در آبان ۱۳۱۴ دکتر یالمار شاخت وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و در خلال مذاکرات او با مقامات ایرانی یک معاهده تجاری پایاپای مهم در آذر ۱۳۱۴ بین دو کشور منعقد شد.

دولت آلمان در قبال کالاهای صادراتی ایران (از قبیل پنبه، چوب، جو، برنج، چرم، قالی، خشکبار،



خاویار، طلا و نقره)، تجهیزات صنعتی و ماشین‌آلات مختلف وسایل نقلیه موتوری به ایران صادر می‌کرد، صدها تکنیسین، مشاور، معلم و تاجر آلمانی به ایران سرازیر شدند و بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارت‌خانه‌ها و صنایع دولتی را در زمینه‌های مالیه و معادن و کشاورزی و دارویی و ارتباطات احراز کردند. صنایع ساخت آلمان محتاج سرپرستی تکنیسینهای آلمانی بود، از جمله رادیوی دولتی تهران که از سوی شرکت "تلفونکن" احداث شده بود. بنادر، مراکز تلفن، ایستگاههای تلگراف، سدها و ایستگاههای راه‌آهن تحت مدیریت آلمانی‌ها قرار گرفت و اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس کرده و ریاست دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی را بر عهده گرفتند. احداث خط آهن سراسری ایران که بندر شاهپور را در خلیج فارس به بندر شاه در حوالی مرز ایران و شوروی متصل می‌ساخت تحت نظارت مهندسین آلمانی قرار گرفت. انبوهی از کتابهای اهدایی نازی‌ها، کتابخانه‌های تهران را پر کرد.

طی پنج سال یعنی تا ۱۳۱۹ مبادلات بازارگانی ایران و آلمان با چنان سرعتی افزایش یافت که صادرات آلمان به ایران پنج برابر شد و آلمان نیز بزرگترین خریدار مواد خام صادراتی ایران گردید. در سال ۱۳۱۷ خط کشتیرانی مستقیم بین هامبورگ و خرمشهر دایر شد و شرکت هوایپیمایی لوفت‌هانزا نیز خط هوایی تهران - برلین را تأسیس کرد. سپس یک خط کشتیرانی بین بندر هامبورگ در آلمان و بنادر خلیج فارس، توسط آلمانی‌ها برقرار شد و شرکت آلمانی هانزا در

شهرهای جنوبی ایران مانند اهواز، بندر شاهپور و بوشهر شعباتی دایر کرد.

متخصصین، کارشناسان، تکنسین‌ها، مدیران و کارمندان متعدد آلمانی در تمام شئون اقتصادی، صنعتی، بازرگانی، کشاورزی، فرهنگی و حتی داوایر و سازمانهای دولتی و ملی ایران مشغول کار و فعالیت بودند و تلاش فوق العاده‌ای به صورت دو جانب از سوی هر دو کشور ایران و آلمان به عمل می‌آمد تا حجم مبادلات بازرگانی هر چه بیشتر افزایش یابد و روابط فرهنگی و سیاسی ایران و آلمان نیز توسعه بیشتری پیدا کند.

در پایان سال سوم زمامداری آدولف هیتلر (1936 میلادی) حجم تجارت خارجی ایران و آلمان به 21 درصد و در 1937 به 42 درصد رسید. در 1938 آلمان مقام اول را در تجارت خارجی ایران کسب کرد و در 1941 حدود 50 درصد تجارت خارجی ایران منحصر به روابط با آلمان بود.

دولت ایتالیا نیز که متحده آلمان به شمار می‌رفت کمک‌های گرانبهایی در به وجود آوردن نیروی دریایی ایران نمود. ساختمان و تحويل فوری کشتی‌هایی که دولت ایران سفارش داده بود، آموختن فنون دریانوردی به افسران جوان ایرانی که به ایتالیا فرستاده شده بودند و اعزام مریبان و مستشاران ایتالیایی نیروی دریایی برای تکمیل آموزش و نگهداری از کشتی‌های رزمی، باعث شد که دولت ایران بتواند در مدت کوتاهی دارای نیروی دریایی کوچکی شده و پس از قرنها رأساً دفاع از آبهای ساحلی خود در دریای خزر و خلیج فارس را به عهده بگیرد (قبل از این ایران از داشتن نیروی دریایی محروم بود). بدیهی است که این روابط نزدیک ایران با دولتهایی که محور برلین - رم را بوجود آورده بودند با نظر خوشی از طرف شوروی و انگلستان تلقی نمی‌شد.

حسین فردوست می‌نویسد:

گرایش رضاخان به آلمان نازی کاملاً واقعیت داشت. از مدتها قبل نزدیکی‌های سیاسی بین آنها ایجاد شده بود و رضاخان با هیتلر هم‌دلی داشت. هنگامی که جنگ جهانی دوم شروع شد، او در اتفاق نشیاهی نصب کرده بود و در آن شهرهائی که توسط آلمان‌ها فتح می‌شد، را علامت‌گذاری می‌کرد. او به من (فردوست) دستور داد که از طریق رادیو به وسیله سنجاق پیشرفت لحظه به لحظه جنگ را در نقشه منعکس کنم. در زمان اوج قدرت نازی‌ها در آلمان به دستور رضاخان یک کاینه جوان به نخست وزیری دکتر متین دفتری (43 ساله) روی کار آمد آبان (1318 شمسی) وظیفه این کاینه، نزدیک شدن بیشتر به آلمان بود. عملًا نیز روابط تجاری و صنعتی بین ایران و آلمان توسعه یافت و تعداد مهندسین و متخصصین آلمانی در طول زمام داری هیتلر، در ایران زیاد شد و به ردۀ دوم بعد از انگلیسی‌ها رسید و طبعاً انگلیسی‌ها از این امر به هیچ عنوان خشنود نبودند.

رضاخان و حکومت آلمان دوست او نیز از یکسو از توسعه روابط همه جانبی با آلمان خشنود بودند و از سوی دیگر دولت مردان طرفدار آلمان پیشوایی‌های نظامی و فتوحات هیتلر را با دقت و رضایت خاطر دنبال می‌کردند.

فردوست می‌نویسد:

با پیشرفت آلمانی‌ها در جنگ و نزدیک شدن آنها به کوههای قفقاز گرایش و لیعهد (محمد رضا شاه) هم به آلمان زیاد شد و رضاخان گهگاه به انگلیسی‌ها ناسزا می‌گفت ولی در دربار رضاخان دستپاچه شد و منصورالملک را (پدر حسنعلی منصور) که از مهره‌های انگلیسی به شمار می‌رفت را نخست وزیر کرد. او به رضاخان گفت انگلیسی‌ها از وجود مهندسین و متخصصین آلمانی در ایران ناراضی اند و رضاخان بلافضله بیش از 600 کارشناس آلمانی را ظرف 24 ساعت با کامیون به ترکیه تحويل داد!!! او تصور می‌کرد که با این عمل مسئله حل شده و انگلیسی‌ها با بقای او موافقت می‌کنند ولی وی سخت در اشتباه بود.

از شوالیه های معبد تا افسانه هلوکاست

(بخش اول)

نویسنده : سید سعید قلعه بندی

کتاب "از شوالیه های معبد تا افسانه هلوکاست" در مورد مروری بر تفکرات فراماسونری، صهیونیزم، نقش یهودیان و فراماسونها در جنگ های جهانی اول و دوم و هلوکاست به قلم "سید سعید قلعه بندی"، می پردازد. با تشریی صمیمانه از این استادکه کتاب خود را در اختیار ما گذاشته تا از آن در این ماهنامه استفاده کنیم.

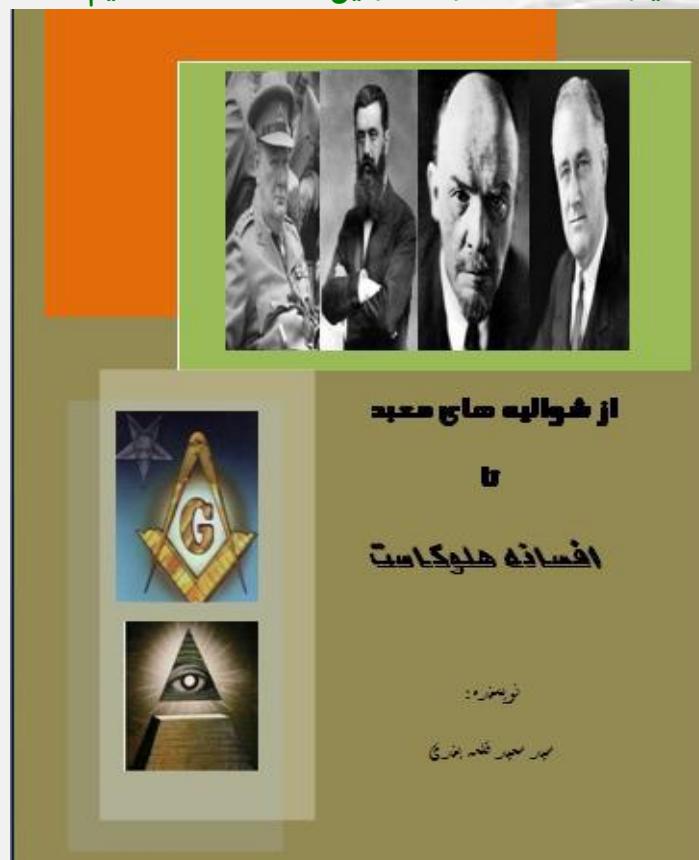
* مقدمه ای بر کتاب

واژه استکبار و استکبار سنتیزی برای ما ایرانیان واژه غریبی نیست. این ملت سر افزار ایران بود که این کلمات را وارد ادبیات آزادیخواهی جهان نمود. سلطه گران جهان همواره در صدد تسلط بر جهان بوده و هستند و اولین گامشان همواره سر کار آوردن دول دست نشانده بوده است. وظیفه هر انسان حق طلب و متعهدی است که به هر وسیله ممکن با آگاه سازی، چهره کریه استعمارگران را به ناآگاهان و فریب خوردگان بنمایند.

نوشتاری که پیش روی شمامت حاصل بررسی و تحقیق دوره ای از تاریخ جهان بویژه بخشایی که مربوط به تاریخچه ظهور و قدرت گیری جریانهای موسوم به فراماسونری، صهیونیسم، کمونیسم، جنگ های جهانی بویژه جنگ جهانی دوم و هلوکاست و

به طور کلی شکل گیری نظام سلطه در جهان با هدف پایه گذاری حکومت جهانی به فرماندهی و حکمرانی یهودیان میباشد. انگیزه ای که باعث نگاشتن این نوشتار شده، مشاهده حرکات ریاکارانه و جعل حقایق و واقعیت هائیست که در پس پرده اکثریت قریب به اتفاق وقایع و رویدادهای حساس دوران معاصر و چند قرن اخیر وجود داشته اند اما با کمال تاسف همواره این وقایع در کتب تاریخی وارونه جلوه داده شده اند.

نظام سلطه به قیمت قربانی کردن میلیونها نفر موفق شد دولت مجھول اسرائیل را تاسیس و پایگاهی مستحکم برای خود ایجاد نماید. جنایات و قتل عام های گسترده مردم مظلوم فلسطین توسط دولت نامشروع اسرائیل اظهر من الشمس است. برای مثال تبلیغات آنها به گونه ای بوده که آلمانها در جنگ دوم جهانی قاتلینی وحشی بودند که بوبی از انسانیت نبرده و با وحشیگری و ددمنشی سعی در از بین بردن یهودیان داشتند و با تفکرات نژاد پرستانه که حاصل ذهن معیوبشان بود به صورت سازمان دهی شده و بدون داشتن هیچگونه دلیل و پایه عقلانی و منطقی به کشتار یهودیان پرداختند. اما در حالیکه آنها شعار دموکراسی و آزادی و لیبرالیسم و مردم سالاری سر میدهند هرگونه بررسی و تحقیق واقع گرایانه در خصوص حوادث جنگ را مجاز نمیدانند. واقعه ای تاریخی که مشاهدان زنده آن هنوز در فضایی آزاد میتوانند شهادت دهند اما استعمارگران هر ندای حق طلبانه ای را که خواهان شفاف سازی وقایع آن برده از تاریخ جهان باشد را سفاکانه



در نطفه خفه نموده اند و بی شرمانه از تنویر افکار عمومی جلوگیری نموده اند. در این کتاب به جزئیات در مورد دخالت صهیونیستها در شروع جنگ، ادامه آن و چگونگی رویدادن حوادث آن بحث میشود. ما در این کتاب از زاویه ای دیگر وقایع را بخصوص وقایع مربوط به جنگ جهانی دوم و هلوکاست را پی میگیریم.

اگر ادعا بر این است که واقعه ای همچون هلوکاست در زمان جنگ جهانی دوم به وقوع پیوسته باید بررسی شود که آیا امکان رخ دادن چنین واقعه عظیمی در آن برده زمانی با آن امکانات محدود وجود داشته است؟ اگر چنین است باید مدارک و شواهد و مستندات لازم در مورد ان ارائه شود. چون هیچ عقل سالمی نمیتواند به راحتی وقوع چنین حادثه ای را بدون دیدن شواهد و مدارک عقلانی و نه تبلیغات باور کند. (در جولای سال 1990 در فرانسه تعدادی از اعضای آژانس بین المللی صهیونیست ها از جمله «پی یر ویدال ناکه»، «سرژ ولز»، «فرانسوا براریدا» تحت سرپرستی «رنه ساموئل سپرات» خاخام معروف فرانسه، با استناد به داستان ساختگی کشتار 6 میلیون یهودی در جنگ جهانی دوم، به عنوان پیشگیری از فراموش شدن مظلومیت این قوم! پیش نویس قانونی را تهیه کرد و آن را در جولای سال 1990، در فرانسه به تصویب رساند. براساس این قانون «هرگونه تردید درباره هلوکاست، اعم از تردید درباره کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم، عدم وجود اتاق های گاز و حتی کمترین تردید در رقم شش میلیون یهودی مقتول، جرم است و هر کس در فرانسه از این قانون تخلف کرده و در این موضوع ها شک کند، به یک ماه تا یک سال زندان و دو هزار تا سیصد هزار فرانک جریمه محکوم می شود.» شایان ذکر است بعد این قانون در دیگر کشورهای اروپایی نیز تصویب شد و تا کنون بسیاری از منکرین و منتقدین هلوکاست از قبیل؛ روزه گارودی، مارک وبر، فردیک توبن، دیوید ایروینگ و آرمان آمادروس، دیوید هوگان، ارنست زوندل، گرمار رولدلف، دکتر بروزات ... بر اساس همین قانون محکوم، جریمه و به زندان افتادند).

برای مطالعه تاریخ نمیتوان به مطالعه یک یا چند کتاب بسنده کرد برای مطالعه تاریخ باید آنچنان کنکاشی در تاریخ شود که از پس تک تک لغات نوشته شده بدست غریبها در کتب تاریخی، واقعیت ها را کشف کرد.

در این مسئله که جنگها به دلیل زیاده خواهی نوع بشر اتفاق می افتدند شکی نیست. تا به حال میلیونها میلیون انسان بی گناه به دلیل زیاده خواهی و طمع ورزی حکمرانان و دولتمردان کشورها کشته شده اند. اما نکته مهم این است که پشت پرده جنگها و قتلها یکی که در قرون گذشته اتفاق افتاده اند چه تفکراتی و چه برنامه ای وجود داشته است، آیا حقیقتاً انگلیسیها، فرانسوی ها، آمریکائیها و روسها کشورهایی صلح طلب و آزادی خواه بودند که برای نجات بشریت از چنگال افراد جنایت کار وارد جنگ جهانی شدند تا دنیای بهتری بسازند و آیا دنیای بهتر را ساختند؟ آیا براستی کشور استعمارگری همچون انگلستان و یا فرانسه و یا استعمارگر جدیدی مثل آمریکا میتوانند خیرخواه ملتی باشند؟

حداقل برای ما ایرانی ها این مسئله پوشیده نیست که روسها، انگلیسی ها، فرانسوی ها و آمریکا یکی ها هرگز به دنبال ایجاد صلح برای بشر و آزادی بشریت نبودند، تاریخ گواه بر آن می دهد که این کشورها بارها با دخالت در امور و مسائل داخلی مملکتمنان، با تلاش بی وقهه برای به استعمار در آوردن کشور عزیzman ایران از هیچ ظلم و ستمی در حق مردم مظلوم کشورمان دریغ نکرند.

در طول تاریخ معاصر جریانهای فکری چون لیبرالیسم و کمونیسم در ظاهر در تضاد با یکدیگر اما در باطن همسو با هم حرکت کردند و تنها هدفشنان گسترش سلطه بر جهان بوده.

* فراماسونری



لیبرالیسم حاصل تفکرات گروههای است که برای آزادی تحت عنوان فراماسونری، روشن اندیشان و روشنگران، آزادی خواهان و امثال (mason) این تشکیل شدند. کلمه ماسون (Freemason) یعنی بنای آزاد. کسی که عضو فراماسونری است، ماسون یا فراماسون نامیده می‌شود. ساختمانی که مرکز فعالیت ماسونهاست "لژ" نام دارد. هدف نهائی آنها ایجاد یک حکومت جهانی است و برای پیاده کردن آن در سراسر عالم، به یک مبارزه وسیع و بی امان دست زده اند. براساس اصول فراماسونری حیات از یک سلول آغاز می‌شود و در نتیجه تغییر شکل و نمو، سلول انسان به وجود می‌آید. اینها گروههایی بودند که رسماً در قرن هجدهم اعلام موجودیت و رسمیت کردند. اما این اعلام رسمیت همانند اعلام رسمیت صهیونیستها در اوایل قرن نوزدهم یک اعلام رسمیت واقعی نبود، آنها تنها آغاز به کار رسمی خود را اعلام کردند و گر نه آغاز به فعالیت و آغاز به برنامه ریزی، تفكیر، ساختن اندیشه‌ها و راههای رسیدن به اهداف در این فرقه‌ها سالها پیش از آن پدید آمده بود. برای آگاهی از نقطه آغاز نفوذ این تفکرات در جوامع غربی می‌باشد که سالها پیش از این بازگشت و تاریخ را تیزبینانه مرور کرد. اگر قرنها و قرنها به عقب بازگردیدم به جنگهای صلیبی در قرن یازدهم میرسیم. بینانگذار این جنگها «پاپ ارین دوم» بود. به دستور او بود که مسیحیان بسیاری از سرتاسر کشورهای صلیبی با نیات مادی یا مذهبی لشکر عظیمی را فراهم آورده و به فلسطین هجوم برداشتند. سپاه مختلط صلیبیان پس از یک سفر طولانی و سخت و پس از غارت و قتل عام وسیع مسلمانان (سپاه صلیبیان تنها طی 2 روز، 40 هزار مسلمان را با وحشی‌گری به قتل رساند و اجساد آنها را تکه تکه کردند) سرانجام در سال 1099 به بیت المقدس (اورشلیم) رسید.

بیت المقدس پس از پنج هفته محاصره، سقوط کرده و به دست صلیبیان افتاد.

نگاهی به خاطرات یکی از سربازان صلیبی شرکت کننده در این جنگ به نام «ریموند» می‌اندازیم. وی در زمینه دستاوردهای این جنگ به خصوص تصرف بیت المقدس توسط سپاه صلیبیان به خود می‌بالد و این چنین یادداشت‌های خود را آغاز می‌کند: (مناظر شگفت‌انگیزی بود، بعضی از سربازانمان سر دشمنان را قطع می‌کردند، برخی دیگر دشمنان را که بر روی برج بودند، هدف تیر قرار می‌دادند و برخی دیگر را شکنجه می‌کردند و در آتش می‌انداختند. در کوههای شهر تپه‌هایی از سر و دست و پا دیده می‌شد به طوری که برای حرکت باید با احتیاط از میان اجساد انسان‌ها، و اسب‌ها عبور می‌کردیم. اما این پیروزی‌ها در مقایسه با آنچه که در معبد سلیمان انجام می‌گرفت، قابل مقایسه نبود. در معبد سلیمان مردان صلیبی در حالی که خون به زانوها و لگام اسب‌هایشان رسیده بود، عبور کردند. اورشلیم توسط سپاه صلیبیان تصرف شد و به عنوان پایتخت آنها اعلام گردید).

بعد از گذشت 20 سال از اشغال اورشلیم یعنی در سال 1118 دسته‌ای تحت عنوان دسته شوالیه‌های معبد که نام کامل آنها "هرzman مسکین عیسی مسیح و معبد سلیمان" بود در اورشلیم تشکیل شد. مؤسسان این طبقه دو شوالیه



فرانسوی به نام «هیودی پینر» و «گادفری دو سنت امر» بودند. این دسته در ابتدا ۹ عضو داشت اما به تدریج رشد کرد. در ابتدا نه عضو داشت اما به تدریج رشد کرد. این افراد، افرادی بسیار مذهبی و مسیحیانی بسیار متعصب بودند. از جان گذشتگانی که برای مسیحیت حاظر بودند بجنگند و بمیرند. غالباً این است که چه بر سر این افراد آمد که به یکباره دچار آنچنان دگرگونی فکری شدند که از یکتا پرستی به شرک و ادیان الحادی روی آوردن. آنها کسانی بودند که برای مذهب و دین خود لباس رزم پوشیدند و حاظر بودند جان خود را در این راه بدنهند اما پس از مدتی همین گروه ادامه دهنده و مروج راه تفکرات و تعالیم شرک آلود شد.

* پیشینه

قوم بنی اسرائیل قومی بود که قرنها قبل و در زمان سلطنت فرعون در خدمت آنها بوند. فرعونه پادشاهی ظالم و مشرک بودند که هر کدام چند خدایی و بت پرستی و اعتقادات الحادی خاص خود را داشتند، بنی اسرائیل هم پس از سالها در خدمت فرعونه بودن تحت تاثیر آنها به این اعتقادات و عقاید روی آورده بودند. تا زمانی که حضرت موسی(ع) در میان آنها ظهرور کرد و آنان را به پرستش خدای یکتا دعوت و از دست فرعونه نجات داد.

پس از روی دادن حوادثی این قوم در سرزمین فلسطین کنونی سکنی گزیدند و معبد سلیمان اول را در بیت المقدس احداث نمودند. به روایت عهد عنیق داود اراده داشت که هیکلی برای خداوند بسازد اما خداوند وعده فرمود پرسش سلیمان آن هیکل را اتمام خواهد نمود. بدین استصواب داود همواره در پی آن شد که اموال بسیاری از برای انجام این مقصود جمع نماید، از آن جمله صدهزار وزنه طلا و یک میلیون وزنه نقره و مس و آهن را بدون وزن فراهم کرد.. و مقدار بسیاری هم چوب سرو آزاد فراهم کرد و هر کس را در هر شغل که استاد بود به کار داشته و بر حسب فرمایش خدای تعالی هیکل را طراحی کرده محلش را معین نمود. و چون مدت هفت سال و نیم از این بگذشت بنا در سال ۱۵۰۰ قبل از مسیح انجام یافته نیکوترين بنای دنيا و فخر اورشليم گردید. سی سال بعد از تکمیل بنا شیش ق پادشاه مصری بر رجع امام (rahob'am) پسر سلیمان حمله برد و گنجینه های هیکل را غارت کرد. در سال ۵۸۸ پیش از میلاد زمان حکمرانی صدقیا، نبودنصر (بخت النصر) به اورشليم حمله کرده و بنای هیکل را به تمامی ویران ساخت. پس از حمله کوروش هخامنشی پادشاه ایران زمین به شهر بابل او توانست اورشليم را آزاد کند و یهودیان دوباره معبد سلیمان را در آنجا ساختند اما سپس بعد از گذشت حدود پانصد سال با حمله سپاه روم به اورشليم دوباره معبده تخریب شد و تا به امروز ویران باقی مانده است.



* قوم بنی اسرائیل و گرایش به فراماسون

حضرت یعقوب(ع) از فرزندان حضرت ابراهیم(ع) بود که ملقب به اسرائیل است که وی دوازده فرزند معروف به بنی اسرائیل داشت که از این فرزندان قوم بنی اسرائیل بوجود آمد. واقعی ذکر شده در زیر، به ترتیب سرگذشت این قوم و گرایش آنها به فراماسونی را نشان میدهد:

- 1- بت پرستی و شرك به خداوند در مصر و ظهور حضرت یوسف از فرزندان حضرت یعقوب در مصر و ترویج یکتا پرستی از طرف وی و تضعیف شدید بت پرستان و کاهنان معابد.
- 2- گسترده شدن قوم بنی اسرائیل و قدرت گرفتن آنان در سرزمین مصر باستان. (از رود نیل تا رود فرات)
- 3- ترویج تعالیم ماسونی از عقاید مصر باستان، کاهنان معابد و جادوگران در بین قوم بنی اسرائیل و اضافه شدن تعالیم شرک آله‌ود فلسطینیان باستان و شکل‌گیری تعالیم مختلط با نام کابala (Qabalah) یا Cabbalah یا Kabbalah در میان این قوم. (کابala مذهبی است که از اختلالات دین یهود و جادوگری به وجود آمده)
- 4- قدرت‌گیری مجدد و با شدت بیشتر کاهنان معابد و ترویج کابala و اتحاد فی ما بین آنها و فرعون مصر، اذیت و آزار شدید و به اسارت درآوردن قوم بنی اسرائیل پس از وفات حضرت یوسف و قدرت‌گیری فرعون مصر و در نهایت ادعای خدایی فرعون.
- 5- افول قدرت مصر و نابود شدن فرعون با خواست خداوند در پی رسالت حضرت موسی.
- 6- مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به فرمان خدا توسط حضرت موسی و ساکن شدن آنان در صحرای سینا.
- 7- گوساله پرستی بنی اسرائیل و سپس بازگشت مجدد به دین خدا. (حضرت موسی به بنی اسرائیل وعده داد که مدت 30 روز برای دریافت پیام خدا به مدت به کوه طور رفته و باز میگردد، 30 روز به 40 روز به طول انجامید و بنی اسرائیل به بت پرستی روی آورده و شروع به پرستش گوساله‌ی سامری کردند).
- 8- پس از درگذشت حضرت موسی، پیامبران دیگری نیز برای قوم بنی اسرائیل فرستاده شدند که هیچکدام قدرت حضرت موسی را نداشتند، در نتیجه در قوم بنی اسرائیل عده‌ای از آنان که قبلًا تعالیم ماسونی را فرا گرفته بودند، به تدریج شروع به ترویج این تعالیم بین این قوم کردند.
- 9- مهاجرت قوم بنی اسرائیل به سرزمین فلسطین کنونی (اورشلیم) توسط پیامبران بعد از حضرت موسی.
- 10- قدرت گیری قوم بنی اسرائیل در فلسطین، زمان حکومت حضرت داود و سالها پس از آن حکومت حضرت سلیمان که بنی اسرائیل به اوج قدرت جادوگری خود رسیده بودند. پس از تسخیر جن و انس توسط حضرت سلیمان و گرفتن



تصویری از حضرت سلیمان

وسایل جادوگری را از قوم یهود گرفته، و زیر تخت سلطنتی خود پنهان کرد.

11- وفات حضرت سلیمان(ع) و بازپس‌گیری وسایل جادوگری از سوی جادوگران و تهمت جادوگری به حضرت سلیمان(ع) از جانب مردم بنی‌اسرائیل.

12 - تسخیر فلسطین

توسط بابلیان و ویران شدن معبد سلیمان و اسارت، شکنجه و بردگی قوم بنی‌اسرائیل و کوچ آنان به بابل.

13 - حمله کوروش هخامنشی پادشاه ایران زمین به شهر بابل، بازپس‌گیری فلسطین از بابلیان و آزاد شدن قوم بنی‌اسرائیل توسط وی و کوچ آنان به فلسطین و بازسازی معبد سلیمان و قدرت گیری مجدد بنی‌اسرائیل.

14- کشتار چندین هزار تن از مردم ایران توسط ملکه خشایار شاه (استر یک یهودی بود که مذهب خود را از خشیار شاه مخفی نگه داشته بود) بدليل مقاومت در برابر خواسته های یهودیان .

15- تسخیر اورشلیم به دست رومیان. (به این ترتیب بنی‌اسرائیل برای چندمین بار توانائی حکومت بر خود را از دست دادند و تحت سلطه‌ی رومیان درآمدند و تا زمان "جنگ های صلیبی" در دست رومیان باقی ماند.



تصویری از هیکل سلیمان

گاهشماری رایش سوم در بهمن ماه

تهیه و تنظیم : عادل (N.S.D.A.P)

1 بهمن برابر با 21 ژانویه 1942

ضد حمله اروپین رومل در آفریقا به نیروهای متفقین.

2 بهمن برابر با 22 ژانویه 1941

افتادن توبروک در لیبی به دست نیروهای بریتانیا.

3 بهمن برابر با 23 ژانویه 1943

پایان کنفرانس کازابلانکا در مراکش با حضور چرچیل و روزولت و در خواست آنها برای تسلیم بی قید و شرط دول محور.

3 بهمن برابر با 23 ژانویه 1943

تصرف تریپولی توسط بریتانیا.

3 بهمن برابر با 23 ژانویه 1944

دومین حمله دریایی متفقین به خاک اروپا و پیاده شدن در سواحل رم.

4 بهمن برابر با 24 ژانویه 1942

غرق 5 ناو امپراتوری ژاپن در ماکاسار توسط ارتش آمریکا.

4 بهمن برابر با 24 ژانویه 1943

تصرف طرابلس بدست ارتش هشتم انگلیس و عقب نشینی نیروهای محور به تونس.

5 بهمن برابر با 25 ژانویه 1955

دولت کمونیستی شوروی به حالت جنگ با آلمان پایان داد! بعد از 10 سال از پایان واقعی جنگ.

7 بهمن برابر با 27 ژانویه 1943

نیروی هوایی ایالات متحده بندر جنوبی ویلهلم شاون آلمان را با 50 بمب افکن سنگین بمباران کرد و خسارات

فراوانی به مناطق غیر نظامی وارد نمود.

7 بهمن برابر با 27 ژانویه 1944

پایان محاصره 30 ماهه لینینگراد. نیروهای مسلح آلمان نازی از 10 ژوئیه 1941 محاصره لینینگراد را با هدف تضعیف قوای شوروی آغاز کرده بودند.

9 بهمن برابر با 29 ژانویه 1942

توافق انگلستان و شوروی در احترام به تمامیت ارضی و شناختن استقلال سیاسی و حاکمیت ایران.

10 بهمن برابر با 30 ژانویه 1942

امضای قانون کنترل قیمت‌ها در آمریکا توسط روزولت برای محدود کردن تورم.

11 بهمن برابر با 31 ژانویه 1933

آدولف هیتلر رهبر حزب نازی که حزب‌ش اکثریت پارلمان را در انتخابات بدست آوره بود، از سوی رئیس جمهور فون هیندنبورگ به صدراعظمی آلمان رسید.

11 بهمن برابر با 31 ژانویه 1942

نیروهای آلمان و ایتالیا شهر بن‌غازی در لیبی را از دست نیروهای انگلیسی گرفته و آنها را عقب راندند.

11 بهمن برابر با 31 ژانویه 1942

285 بمب افکن آلمانی لندن را بمباران کردند.

11 بهمن برابر با 31 ژانویه 1943

فیلد مارشال پاولس به همراه اعضای ستاد و 15 ژنرال علیرغم تاکید پیشوای مبنی بر مقاومت، تسليم نیروهای شوروی گردید و سند تسليم ارتش پنجم آلمان به نیروهای شوروی در شهر استالینگراد را امضا کرد.

12 بهمن برابر با 1 فوریه 1942

انتصاب ویدکون کوئیلینگ به سمت ریاست حکومت انتقالی نروژ از سوی فرمانده نظامی آلمان در نروژ.

13 بهمن برابر با 2 فوریه 1933

انحلال پارلمان در سومین روز صدراعظمی پیشوای دلیل آنچه که صدراعظم عمل نکردن به وعده‌ها و تنها

حرف زدن و در نتیجه وقت ملت را گرفتن خواند و اعلام نمود که بدین گونه راه برای پیشرفت آلمان بسته خواهد ماند.

13 بهمن برابر با 2 فوریه 1943

با تسليم شدن آخرین واحدهای نظامی آلمان به نیروهای شوروی 2 روز بعد از تسليم شدن پاولس نبرد استالینگراد رسماً به پایان رسید.

13 بهمن برابر با 2 فوریه 1944

حمله ارتش آمریکا به جزایر مارشال و تصرف آن.

13 بهمن برابر با 2 فوریه 1951

درگذشت دکتر پورشه سازنده فولکس واگن (خودرو مردم) و تانک بیر (تایگر) در 75 سالگی.

14 بهمن برابر با 3 فوریه 1958

درگذشت دکتر هینکل سازنده شکاری بمب افکن آلمان و مخترع جت موشکی در 70 سالگی.

15 بهمن برابر با 4 فوریه 1945

آغاز نشست کنفرانس یالتا در شبه جزیره کریمه با حضور روزولت ، چرچیل و استالین جهت تعیین سرنوشت آلمان پس از جنگ و مناطق نفوذ و خطوط جدید مرزی.

17 بهمن برابر با 6 فوریه 1912

ولادت بانو اووا براون، همسر پیشوای آدولف هیتلر.

17 بهمن برابر با 6 فوریه 1943

عزل 11 عضو کابینه ایتالیا توسط موسیلینی و قبول پست وزارت امور خارجه توسط خود او.

17 بهمن برابر با 6 فوریه 1944

دور تازه بمباران هوایی برلین توسط متفقین آغاز شد.

18 بهمن برابر با 7 فوریه 1941

تصرف بن غازی در لیبی توسط انگلستان.

18 بهمن برابر با 7 فوریه 1942

انحلال قانون اساسی مشروطه سلطنتی نروژ به دست کوئیلینگ و برقراری حاکمیت ناسیونال سوسیالیسم در نروژ.

18 بهمن برابر با 7 فوریه 1942

جنگ دریایی جاوه آغاز تخریب بیشتر واحدهای دریایی ملل متفق به دست ژاپنی‌ها و گشايش راه پیروزی نیروهای امپراتوری ژاپن در جزایر هند شرقی.

18 بهمن برابر با 7 فوریه 1943

انتصاب ژنرال آیزنهاور به سمت فرمانده کل نیروهای متفقین در شما آفریقا. وی بعدا فرماندهی کل نیروهای متفقین در حمله به نرماندی را نیز به عهده گرفت.

19 بهمن برابر با 8 فوریه 1933

سوسیال دموکراتهای آلمان در برلین شکست کمونیستها از حزب نازی در انتخابات و صدراعظمی را جشن گرفتند و آن را مرگ کمونیسم در آلمان خواندند.

19 بهمن برابر با 8 فوریه 1943

تجددیت تصرف کورسک توسط شوروی و تلفات 500 هزار نفری آلمان در 3 ماه زمستان.

21 بهمن برابر با 10 فوریه 1933

پیشوای اعلام کرد که مارکسیسم جایی در آلمان ندارد ، زیرا آلمانی‌ها سوسیالیسم ملی را پذیرفته اند و به آن رای داده اند.

22 بهمن برابر با 11 فوریه 1942

واگذاری امور کشوری جزایر سیسیل و ساردینا و بخش جنوبی کشور ایتالیا به حکومت دست نشانده متفقین.

23 بهمن برابر با 12 فوریه 1938

ورود ارتش آلمان به اتریش و شروع اتحاد اتریش و آلمان (آنسلوس).

23 بهمن برابر با 12 فوریه 1941

انتصاب اروین رومل به فرماندهی سپاه آفریقا. مارشال اروین رومل یک متخصص تمام عیار در نبردهای بلیتز کریگ (حملات برق آسا) محسوب می شد و او موفق شد که این تاکتیک مرگبار را نیز در صحنه نبردهای

آفریقا به خوبی پیاده سازی نماید.

24 بهمن برابر با 13 فوریه 1945

هولوکاست با بمب، در حالی که پیروزی متفقین قطعی بود، به فرمان چرچیل دستور محو شهر (درسدن) در آلمان داده شد. 2 هزار بمب افکن سهمگین متفقین (بمب افکن لانکستر انگلیسی که قادر به حمل 10 تن بمب را داشت) طی 48 ساعت، شهر را با خاک یکسان کردند. شدت انفجارها و گرمای حاصل از آنها به قدری بود که آسفالت خیابان های شهر ذوب شد. 250 هزار شهروند آلمانی بی گناه طی این دو روز جان باختند. شهر (درسدن) را بی شک می توان بزرگترین فاجعه جنگ جهانی دوم در اروپا دانست.

25 بهمن برابر با 14 فوریه 1941

ورود ارتش آلمان به آفریقا در لیبی و تونس برای کمک به ایتالیا. در این نبرد نیروهای آلمانی موفق شدند ضربات شدید و سهمگینی را بر پیکره سپاه هشتم انگلیس وارد نمایند، نیروهای انگلیسی که شدیدا درهم کوییده و تحت فشار قرار گرفته بودند، باقی مانده آنها چاره ای جز عقب نشینی ندیدند.

26 بهمن برابر با 15 فوریه 1942

تصريف سنگاپور توسط ژاپن. ژاپنی ها پس از تصرف سنگاپور، به جستجو برای یافتن نظامیان انگلیسی پرداختند و ظرف دو روز 60.000 نظامی انگلیسی را دستگیر کردند. محاصره سنگاپور که پایگاه دریایی مهمی بود و کنترل تنگه مالاکا از آجا صورت میگرفت، دو ماه طول کشید. نیروهای ژاپنی ها از طریق جنگل های تایلند خود را به سنگاپور رسانده بودند.

27 بهمن برابر با 16 فوریه 1940

حمله نیروی دریایی انگلستان به آبهای ساحلی نروژ برای مقابله با نیروی دریایی، ناوها و زیردریایی های آلمان نازی.

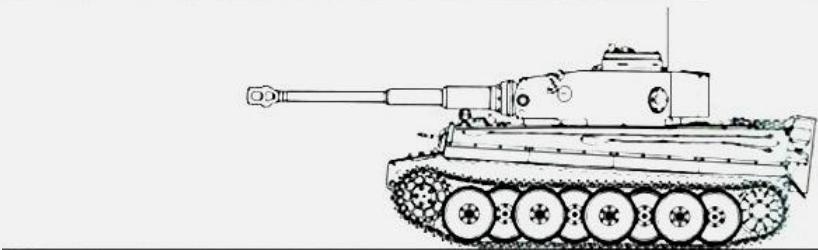
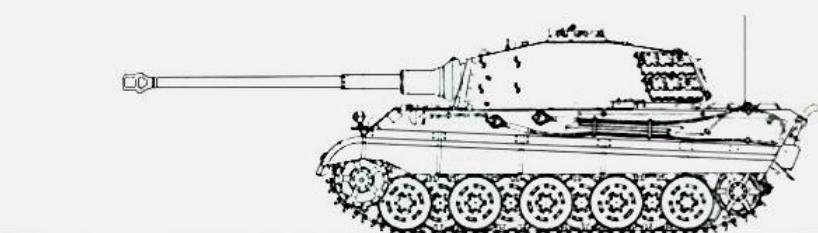
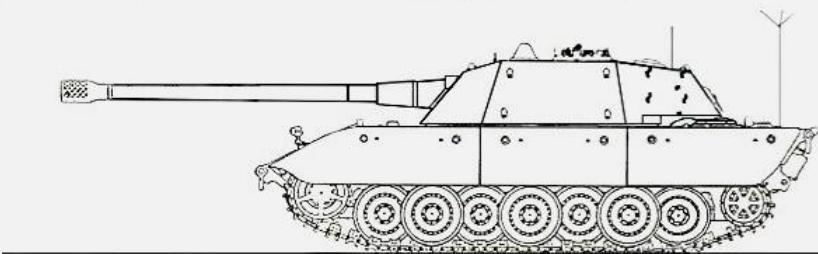
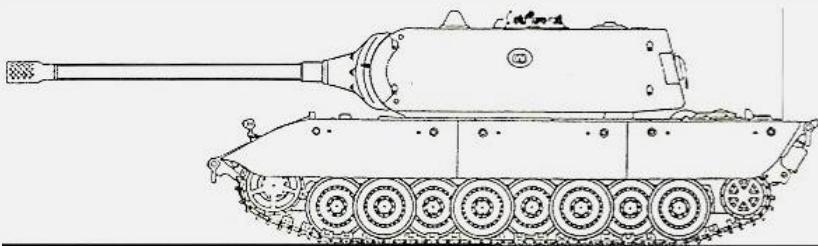
28 بهمن برابر با 17 فوریه 1854

سالروز تولد فردریک کروپ سازنده توپهای آلمان در 2 جنگ جهانی. کارخانه کروپ، بزرگترین و پیشرفته ترین کارخانه در ساخت توپهای بزرگ و برد بلند و توپهای تانک.

28 بهمن برابر با 17 فوریه 1944

به دام افتادن 10 لشکر آلمان نزدیک چوکسی و از بین رفتند و به اسارت گرفتن نفرات آنها.

شوالیه های آهنین هیتلر (بخش دوم و پایان)



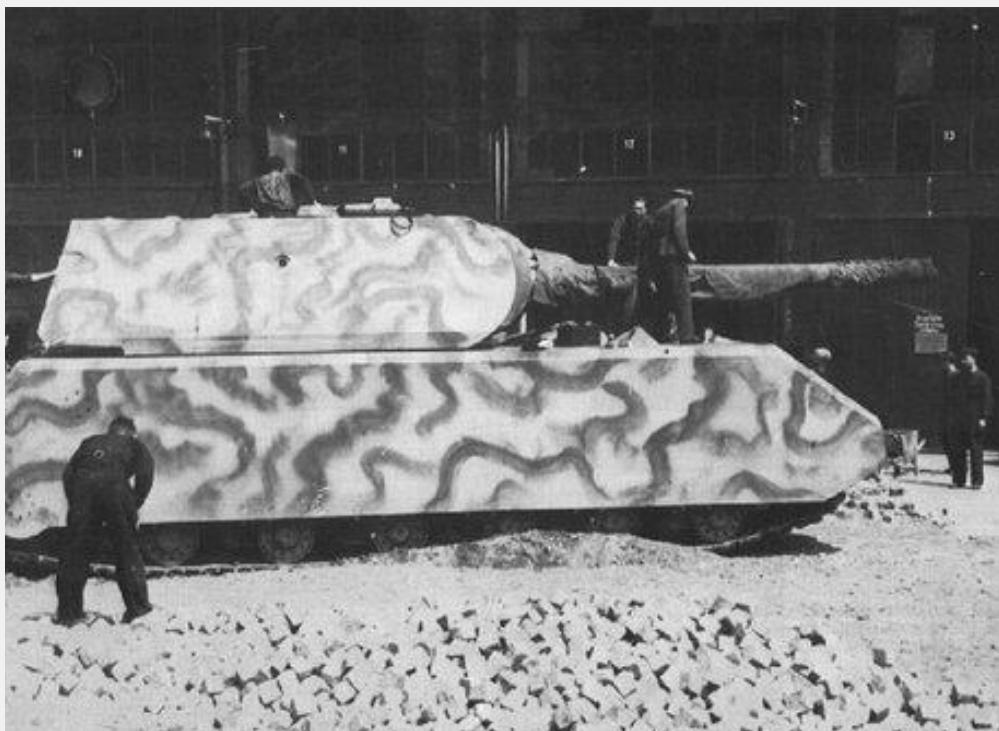
رزمی داشته باشد. دو نمونه واقعاً ساخته شد، اما آنها هرگز با تجهیزات اصلی و از پیش تعیین شده خود مجهز نشدند. ماوس با وزن مقیاس شکن 188 تن، طول بیش از 10 متر، بزرگترین تانکی است که تاکنون ساخته شده است. در مقایسه با تانک M1A1 آبرامز آمریکا که بزرگترین و سنگینترین تانک حاظر دنیا است و تنها 67 تن وزن دارد (البته آبرامز واقعاً می‌تواند حرکت کند). ماوس با سرعت تنها 13 کیلومتر در ساعت برروی جاده همچنین دارای رتبه بندی تقریبی یکی از کندترین تانک ساخته شده در طی جنگ جهانی دوم می‌باشد.



ابر تانک ماوس

یکی از داغ ترین بحث‌ها در طی حمله متفقین به فرانسه، تانک سنگین بود. پرشینگ 50 تنی، تایگر 62 تنی، رویال تایگر 75 تنی. آیا وزن این تانک‌ها ارزشمند بود؟ آیا آنها به همان اندازه که تحرک را قربانی کرده بودند، محافظت و قدرت آتش را کسب کردند؟ احتمالاً ذهن پیشوا هم به این مسئله درگیر بود. یکی از پروژه‌های مورد علاقه وی که افراد کمی هم از آن اطلاع داشتند، از قرار معلوم یک تانک ابر سنگین بوده که حتی رویال تایگر (75 تن) در برابر آن کوتوله جلوه می‌نمود. این پروژه با مورد تأیید بودن ارتش که ماوس نامیده می‌شد، قرار بود 207 تن وزن بارگیری

نیازی به یاد آوری نیست که اگر این تانک واقعاً برروی جاده ای حرکت می‌کرد، در پشت خود ردی از آسفالت متلاشی شده بر جای می‌گذاشت. زره جلویی برجست، قطورترین زره در بیشتر تانک‌ها تقریباً یک چهارم متر ضخامت داشت و تقریباً در برابر تمامی جنگ افزارهای ضدتانک آن زمان متفقین کاملاً مقاوم بود.



اما متسافانه در برابر حملات هوایی مستقیم با بمب های سنگین که مانند قطرات باران فرو می ریختند، آسیب پذیر بود. مهمتر از آن ماوس در با بر خرج های مهندسی، افتادن شنی، خطر اصابت مخزن سوخت اضافه ای که در پشت نصب شده بود، یا از تحرک افتادن در برابر مین های ضد تانک آسیب پذیری داشت.

ماوس یک خودرو عظیم و غیر عملی بود. وزارت جنگ (Weffennamt) به خاطر تولید کننده آن، یعنی دکتر پورشه، نسبت به کارایی آن تردید داشت. فردیناند پورشه به خاطر بهای بیشتر دادن به استعداد فنی تا قابلیت کاری معروف بود. پیشنهاد بنزینی - الکتریکی طراحی شده توسط پورشه که در تمام پیش نمونه های تایگر مورد استفاده واقع شده

بود، به طرح ماوس نیز انتقال یافت. به نظر می رسد یک تفاوت مهم بین طرح های پیشین بنزینی - الکتریکی و طرح موتور ماوس وجود داشته باشد، در واقع به نظر می رسد طرح ماوس در آزمایش ها بهتر عمل کرده باشد. دکتر پورشه همچنین توقع زیادی از مهندسان خود داشت. او قول داده بود که این خودرو درست نظیر هر خودرو شنی دار دیگری در جای خود دور بزند با در نظر گرفتن اندازه و وزن ماوس، تردید ارتش



قابل درک بود. درست پیش از یک نمایش برخی مهندسان قدری احساساتی شدند و خودرو را برای آزمایش بیرون بردن. آنها دکتر پورشه را صدا زدند و نشان دادند که ماوس تا حدودی می تواند در جای خود درور بزند. دکتر پورشه خشمگین شده به سراغ مهندس مسئول این سامانه رفته او را از بستر بیماری بیرون کشید و خواستار پاسخی برای این مشکل شد. پس از مقداری جستجو یک چرخ دنده دار اصلاح شد و ماوس به خاطر قول دکتر پورشه، می توانست در جا دور بزند.



برخی منابع اظهار دارند که بر اساس گفته پورشه، هدف پیشوا از ساخت ماوس، پر کردن شکاف های دفاع ساحلی آتلانتیک در جبهه غربی بوده، جایی که برد و حرک محدود آن مانع زیاد مهمی نبود. ماوس به نسبت نیروی اندر و جرم عظیم خود نسبتاً کندرو بود اما می توانست یک جنگ افزار بالقوه باشد و در موقعیت های دفاعی ویژه که جابجایی زیاد مورد احتیاج نیست، باشد و وزن زیاد آن مزیت یک سکوی پایدار توپ را به آن می داد. ماوس در یک حمله زیاد سودمند نبود اما مزیت آن داشتن بر جک بود که خودرویی نظری یا گدتایگر مجهز به توپ 12 م م بهره بود.

* پیشرانه

در پیش نمونه های ماوس (در پیش نمونه های اولی از موتور بنزینی و در پیش نمونه های بعدی از موتور دیزلی برای تامین نیروی محرک استفاده شد) که مولد الکتریکی عظیمی را به حرکت در می آورد. همه موتورها به همراه هم، کلاً دو سوم بدنه عقب ماوس را اشغال کرده بودند و اتفاق راننده در جلوی بدنه از هر گونه دست یابی مستقیم به بر جک محروم بود. هر شنبی با عرض پیش از 1 متر، دارای موتور الکتریکی جداگانه و مخصوص به خود در عقب بدنه بود، شنبی ها هیچ رابطه "مکانیکی" مستقیمی با موتور احتراقی داخلی که نیروی ماوس را تامین می کرد، نداشتند. مشکل اصلی در توسعه ماوس یافتن موتوری بود که بتواند به اندازه کافی برای حمل وزن آن تانک نیرومند باشد. با وجود آنکه طرح نیازمند پیشینه سرعت 20 کیلومتر در ساعت بود اما هیچ موتوری یافت نشد که بتواند تحت شرایط بهینه سرعتی پیش از 13 کیلومتر در ساعت تولید کند و طراحی موتوری که برای تامین نیروی جنبشی این خودروی رزمی غول آسا به اندازه کافی نیرومند باشد، یک مشکل جدی بود.

* تولید

تولید 150 دستگاه
برای یک نمونه از
ماوس برنامه ریزی
شده بود اما این
کار، به ویژه تولید
بدنه ها به دلیل
كمبود مواد خام و
فولاد، بسیار کند
پیش می رفت. به
خصوص زمانی که
عقب نشینی ارتش
آلمان در جبهه ها

شروع شد، تهیه و



پیشوای حال دیدین از پیش نمونه ماوس

ارسال سنگ آهن از سوئد به آلمان، با مشکل مواجه شد. آلمان ها برای تولید ماوس و تولید برنامه ریزی شده بدنه با تنها 2 دستگاه در نوامبر 1943، 4 دستگاه در دسامبر، 6 دستگاه و در ژانویه 1944، 8 دستگاه در فوریه و پس از آن 10 دستگاه در ماه بسیار کند بود اما در عوض تولید بر جک به دلیل نیاز کم به فولاد، یک ماه جلوتر بود. هنگامی که جنگ پایان یافت، جمعا حدود 9 دستگاه ماوس در مراحل مختلف و تنها دو دستگاه به طور کامل تکمیل شده بودند.



نک. از پیش نمونه های ماوس در موزه نیروی زرهی روسیه در شهر کمینکا نزدیک مسکو